

میگویم پس خلیفه در غضب است و گفت او را چوب برینید چون
 او پسر و ضعیف بود و چند چوب که او را بریندنی خود شد پس
 جیس کردند تا روز دیگر آخر روز او را حاضر کردند دیگر پرسید
 که درین باب چه میگوئی فرمود میگویم که کلام الله عزوجلست
 و صفت خدا بی تعالی است و چون حکم قدیم بود کلام نبی قلم
 بر کتف ای خلیفه تو در تاریکی جهل و نادانی مانند تکی این منصف
 باطل کن و توبه کن تا از اهل سلامت باشی پس آن ظالم گفت
 این پسر و ضعیف شده است شایع با ما متفق شد تو چرا آنرا
 میبخشی گفت که او معتزلی شود او سخن گفت و ترا از راه آید
 جان خود از دست چون تو ظالمی بد بود پس گفت شایع چه
 او فرمود و نام این پنج کتاب برد و آن زمان انگشتان خور را
 بتوغود و گفت این هر پنج مخلوقست و آن استر از توبه استند
 و درین خود و جان خود از دست ظالمی چون توبه بسلطه بدی
 و این زمان بد فرستل راه دفعه پس چون توبه بکنند عجب
 بود پس گفت که کینه او از تو بخوار هم گفت پس او را دید

چوب

و همیشه
 چوب بسیار زدند پس امام احمد گفت ای ظالم من موری پریم
 آرزوی من آن بود که جان خود فدای این حضرت **محمد**
 کنم اکنون بر آن دولت رسیدم بجهه گفت اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا رسولا لله و گفت قرآن کلام الله عزوجلست
 پس جمعی با خلیفه گفتند که او را برین جان بندد پس او را بخوانه خود
 در بخورد و بجوار حق تعالی پوست و چون او را غسل کردند
 و جثه او برداشتند و خلائی بغداد از هر طرف جمع آمدند و
 دیدند که مرغان از هوا خور را بر جثه او میزدند و خلائی قریب
 میکردند **پس نقلست** که در آن روز جهل هزاران کبر مسلمان شدند
 و نعره میزدند و می گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله و در آنجا
 می پریدند و می انداختند پس خلیفه چون از حال مشاهده او نیز
 توبه کرد و از مذهب اعتزلیت باز آمد و معتزلیان را از بغداد
 بکشد و تعظیم و تکریم علماء سنت و جماعه میکرد و میگویند
 که هم درین طایفه میگردیدند **ازینک** سوال کردی که چون است
 که هم ملتها امام احمد دادوست میدارند بر آن نبردند گفت که